

حقوق بهترین کارها از حقوق بدترین آن‌ها بالاتر باشد چون برای انجام کارهای خوب مهارت زیادتری لازم خواهد بود. جامعه‌طوری نخواهد بود که در آن برابری وجود داشته باشد با این حال من تردید می‌کنم که نابرابری‌ها جز در موارد خاصی نظیر کار سفیدپوست و رنگین پوست به ارث منتقل شود. همه کس در آسایش بسر خواهد برد و آنانی که مقامات پردرآمدتری دارند از خوشگذرانی قابل توجهی برخوردار خواهند بود. اوقات عیش و اوقات تعب مانند امروز دستخوش نوسان نخواهد بود چه این پاشیدگی نتیجه نظام اقتصادی آشفته موجود است. هیچ کس گرسنگی نخواهد کشید و هیچ انسانی از تشویش‌های اقتصادی که هم‌اکنون غنی و فقیر رانج می‌دهد، آزار نخواهد دید. از طرف دیگر زندگی برای غیر مردم اهل تخصصی که حقوق‌های هفتگی دریافت می‌دارند، عاری از ماجرأ خواهد بود. آدمی از روزی که تمدن آغاز شده حریصانه تراز هر چیز به دنبال تأمین می‌شتافته است. در این جهان است که او مطلوب خود را خواهد یافت ولی نمی‌توان مطمئن بود که یافته خود را در برابر بهائی که می‌پردازد ارزنده بداند.

فصل پانزدهم

تعلیم و تربیت در جامعه علمی

تعلیم و تربیت را دو هدف است: از یک سو تربیت ذهن و از سوی دیگر تربیت شهروندان خوب. مردم آتن هم خود را مصروف جنبه نخستین کردند و اسپارتنی ها بر دومی تأکید ورزیدند. اسپارتنی ها پیروز شدند لیکن خاطره آتنی ها به جاودانگی پیوست.

فکر می کنم با ملاحظه نظام تربیتی خاصی که یسوعیان ترتیب داده بودند، بتوان نوع تعلیم و تربیت یک جامعه علمی را به بهترین وجهی ادراک کرد. یسوعیان برای افراد خود بر حسب این که بنا بود شخص مورد نظر، یک فرد عادی برای جامعه یا عضوی از انجمن یسوعیان باشد بنوعی او را تربیت می کردند. و به همین ترتیب فرمانروایان علمی نیز برای مردان و زنان عادی یک نوع تعلیم و تربیت و برای کسانی که پاسداران قدرت علمی خواهند بود، نوع دیگری به وجود خواهند آورد.

از مردان و زنان عادی انتظار خواهد رفت که سر بزیر، کوشا، وقت شناس، بی فکر و قانع باشند؛ و از مجموع این اوصاف، شاید قانع بودن از همه مهم تر تلقی گردد. لذا برای ایجاد آن، مجموعه ای از تحقیقات روانکاوی، روانشناسی رفتاری و شیمی حیاتی به کار خواهد رفت. کودکان از اوایل سنین خود، بروشهایی تربیت خواهند یافت که امکان تشکیل عقده در آن ها به حداقل کاهش یابد. بر روی هم، همه دختران و پسران، بهنجار، شاد و سالم بار خواهند آمد. دیگر کیفیت تغذیه آنان به هوس والدین واگذار نخواهد شد و این امر مهم به تجویز بهترین دانشمندان شیمی حیاتی عملی خواهند شد. آنان وقت زیادی در هوای آزاد خواهند گذراند و مجبور نخواهند بود که بیش از حدی که مطلقاً ضرورت دارد، کتاب بخوانند. برای افرادی با چنین خلیقات، حس اطاعت از طریق شیوه های نظامی و یا شاید با روش های اندک ملایم تری

که در مورد پسران پیشاهنگ بکار می رود ، القاء خواهد شد . همه دختران و پسران از سنین کودکی همکاری را خواهند آموخت ؛ یعنی خواهند آموخت عیناً همان عملی را انجام دهند که هر کس دیگری انجام می دهد . ابتکار این کودکان از فروغ خواهد افتاد و حبس عدم اطاعت ، بی آن که تنبیه بشوند ، بکمک روش های علمی تربیت از آنان زدوده خواهد شد . بخش بزرگی از تعلیم و تربیت آنان جنبه یدی خواهد داشت و زمانی که دوران تحصیل شان به پایان می رسد ، حرفه ای خواهند آموخت . برای تعیین نوع حرفه شان ، متخصصان ، استعداد آنان را ارزیابی خواهند کرد . تدریس مواد رسمی تا وقتی که چنین تعلیماتی وجود دارند از طریق رادیو ، سینما و تلویزیون انجام خواهد گرفت بطوری که یک معلم بتواند در زمان واحد بطور یکنواختی همه کلاس های یک کشور را تدریس کند . البته تدریس این دروس کار بسیار استادانه ای تلقی شده و برای اعضای طبقه حاکم محفوظ خواهد بود . آن که جای معلم امروز را خواهد گرفت بانوئی خواهد بود که نظم مدرسه را حفظ کند ، اگرچه امید می رود کودکان به قدری خوش رفتار بار آیند که به خدمت این بانوی محترم نیز نیاز چندانی نباشد .

از طرف دیگر کودکانی که برای عضویت طبقه حاکم برگزیده می شوند ، تعلیم و تربیت متفاوتی خواهند داشت . برخی از آنان در دوره پیش از تولد و بعضی دیگر در سه سال اول عمر و چندی نیز در فاصله سه تا شش سالگی به این مقام برگزیده خواهند شد . مجموع علوم بکار گرفته خواهد شد تا رشد هم زمان و هوش و قدرت اراده آنان را تأمین کند .

علم اصلاح نژاد ، عمل شیمیائی و حرارتی جنین و رژیم غذایی را در سال های نخستین رشد بکار خواهند برد تا بالاخره ، حداکثر توانائی را در کودک به وجود آورند . از لحظه ای که کودک قادر به سخن گفتن باشد جهان بینی علمی در او بنیاد خواهد شد و از نخستین سال هائی که می تواند منظور خود را به فهماند از تماس با مردم نادان و غیر علمی به دقت بازداشته خواهد شد . از طفولیت تا بیست و یک سالگی ، دانش علمی در

که در مورد پسران پیشاهنگ بکار می‌رود، القاء خواهد شد. همه دختران و پسران از سنین کودکی همکاری را خواهند آموخت؛ یعنی خواهند آموخت عیناً همان عملی را انجام دهند که هر کس دیگری انجام می‌دهد. ابتکار این کودکان از فروغ خواهد افتاد و حس عدم اطاعت، بی‌آن که تنبیه بشوند، بکمک روش های علمی تربیت از آنان زدوده خواهد شد. بخش بزرگی از تعلیم و تربیت آنان جنبه یدی خواهد داشت و زمانی که دوران تحصیلشان به پایان می‌رسد، حرفه‌ای خواهند آموخت. برای تعیین نوع حرفه‌شان، متخصصان، استعداد آنان را ارزیابی خواهند کرد. تدریس مواد رسمی تا وقتی که چنین تعلیماتی وجود دارند از طریق رادیو، سینما و تلویزیون انجام خواهد گرفت بطوری که یک معلم بتواند در زمان واحد بطور یکنواختی همه کلاس های یک کشور را تدریس کند. البته تدریس این دروس کار بسیار استادانه‌ای تلقی شده و برای اعضای طبقه حاکم محفوظ خواهد بود. آن که جای معلم امروز را خواهد گرفت بانوئی خواهد بود که نظم مدرسه را حفظ کند، اگرچه امید می‌رود کودکان به قدری خوش رفتار بار آیند که به خدمت این بانوی محترم نیز نیاز چندانی نباشد.

از طرف دیگر کودکانی که برای عضویت طبقه حاکم برگزیده می‌شوند، تعلیم و تربیت متفاوتی خواهند داشت. برخی از آنان در دوره پیش از تولد و بعضی دیگر در سه سال اول عمر و چندی نیز در فاصله سه تا شش سالگی به این مقام برگزیده خواهند شد. مجموع علوم بکار گرفته خواهد شد تا رشد هم‌زمان و هوش و قدرت اراده آنان را تأمین کند.

علم اصلاح نژاد، عمل شیمیائی و حرارتی جنین و رژیم غذایی را در سال های نخستین رشد بکار خواهند برد تا بالاخره، حداکثر توانائی را در کودک به وجود آورند. از لحظه‌ای که کودک قادر به سخن گفتن باشد جهان بینی علمی در او بنیاد خواهد شد و از نخستین سال هائی که می‌تواند منظور خود را به فهماند از تماس با مردم نادان و غیر علمی به دقت بازداشته خواهد شد. از طفولیت تا بیست و یک سالگی، دانش علمی در

ذهن اوالقاء خواهد شد واز دوازده سالگی به بالا درعلومی که استعداد بیشتری در فراگرفتن شان نشان می دهد، تخصص خواهد یافت. درعین حال خشونت عضلانی به او خواهند آموخت و تشویقش خواهند کرد که برهنه در میان برفها بغلظد و گاهی به مدت بیست و چهار ساعت روزه بگیرد، در روزهای گرم، مسافت های درازی را بدود، در عملیات بدنی شجاع باشد و هنگامی که دردی در جسم دارد ناله و شکوه سر ندهد. وقتی از دوازده سالگی فراتر رفت، یاد خواهد گرفت که چگونه افراد کمی جوان تراز خود را سازمان بدهد و اگر دستجاتی از کودکان زیر فرمانش از اطاعت او سرباز زنند، خود او را با سرزنش های تندی تنبیه خواهند کرد. تصویری از سرنوشت بد آینده همواره در برابر او خواهد بود، و مطاع بودن فرمانش بقدری برای او محقق خواهد بود که هرگز تردیدی در مورد آن روا نخواهد داشت. بدین ترتیب هر جوانی تربیت سه گانه ای خواهد یافت: تربیت هوش، تربیت برای تسلط بر نفس، و تربیت برای اداره کردن دیگران. اگر او در یکی از سه مرحله فوق شکست بخورد، مستوجب کیفر سختی خواهد بود بدین معنی که در ردیف کارگران عادی قرار خواهد گرفت و سراسر عمر به معاشرت با مردان و زنانی محکوم خواهد شد که از حیث تعلیم و تربیت و شاید میزان هوش نیز بسیار نازل تراز خود اویند. انگیزه همین ترس کافی خواهد بود که در همه فرزندان طبقه حاکم بجز اقلیت اندکی از آنان ایجاد کوشش و فعالیت کند.

اعضای طبقه حاکم در هر سوردی جز وفاداری به دولت جهانی و فرمان خود، تشویق خواهند شد که سرشار از ابتکار و ماجراجویی باشند. ارشاد تکنیک علمی و راضی نگهداشتن کارگران یدی از طریق ایجاد تفریحات دائم نیز یکی از وظایف آنان خواهد بود. ایشان بعنوان کسانی که پیشرفت هستی در گرو وجود آنان است، نباید چندان رام باشند که از ابتکار باز مانند ونه چندان سرکش که آرای نور را نپذیرند. آنان برخلاف کودکانی که برای کارگری انتخاب می شوند با معلم خود تماس های شخصی داشته و خواهند توانست با او وارد بحث شوند. در این قبیل مواقع، موظف

خواهند بود که اگر می‌توانند نظریات خود را با منطق به قبولانند و در غیر آن صورت با فراخ - رویی به اشتباه خود اعتراف کنند. با این حال حتی برای کودکان طبقه حاکم نیز محدودیت فکری وجود خواهد داشت. آنان حق نخواهند داشت که درباره ارزش علم یا ارزش تقسیم جمعیت به کارگر و متخصص تردید کنند و نیز حق نخواهند داشت به خیره چنین پندارند که شاید شعر و شاعری هم باندازه ماشین ارزش دارد، یا عشق هم باندازه تحقیقات علمی چیز خوبی است. اگر چنین افکاری در روح شخص جسوری تجلی کند، با سکوت دردناکی برگزار گردیده و کان لم یکن تلقی خواهد شد.

بمحض اینکه فرزندان طبقه حاکم برای فهم وظیفه اجتماعی رشد کافی پیدا کنند حس وظیفه‌شناسی در برابر عاقله، در آنان جای داده خواهد شد. به ایشان آموخته خواهد شد که به شریعت را وابسته به خود احساس کرده و بدانند که وظیفه انجام خدمات کریمانه‌ای را در قبال همه مردم بخصوص طبقاتی که پائین‌تر از آن‌ها قرار دارند و از رفاهیت کم‌تری برخوردارند، بعهدہ دارند. اما نباید گمان کرد که ایشان سردمی‌متکبر خواهند بود، چنین صفتی از آنان بدور خواهد بود. آنان هر سخنی را که ایمان‌های قلبی مشحون از برتری‌شان را در قالب جملات مجسم کند، با تبسمی تقبیح‌آمیز ساکت خواهند ساخت. آداب ایشان راحت و مطلوب، و لطایف ایشان بیکرانه خواهد بود.

آخرین مرحله تربیت برای پاهوش‌ترین افراد طبقه حاکم عبارت خواهد بود از تربیت برای تحقیق. کار تحقیق کاملاً سازمان خواهد گرفت و جوانان مجاز نخواهند بود موضوع را به دلخواه برگزینند. البته آنان به تحقیقاتی ارشاد خواهند شد که استعداد خاصی در زمینه آن نشان داده باشند. بخش بزرگی از دانش علمی در انحصار افراد معدودی در خواهد آمد. برخی از اسرار علمی برای محققین زاهد مآبی منحصر خواهد شد که با شاخص امتزاج مغز با وفاداری، از طریق امتحان دقیقی انتخاب شده باشند. شاید بتوان انتظار داشت که تحقیق خیلی بیش از آنکه به اصول مربوط باشد، جنبه فنی بخود گیرد. مدیران هر کدام از بخش‌های تحقیقاتی، افراد سالمندی خواهند

بود قانع به اینکه اصول موضوعی تحقیق شان به اندازه کافی معلوم گردیده است و لذا کشفیاتی که بانیادهای رسمی مورد نظر آنان مغایرت داشته باشد، در صورتی که توسط جوانان عرضه شود، بانی مهتری روبرو خواهد شد و اگر بانی پروائی منتشر شود، موجب تنزل مقام شخص خواهد گردید. جوانانی که نوآوری های اساسی بعمل آورند، برفتار احتیاط آمیزی سعی خواهند کرد که نظر موافق اساتید خود را نسبت به آرای جدید خود جلب کنند و اگر از این راه نتیجه ای نگیرند، آرای نو خود را تازمانی که خود در رأس مقامی باشند، مخفی خواهند داشت و چه بسا که آن زمان، خودشان نیز آنها را فراموش کنند. فضای مقام و سازمان، برای تحقیقات علمی بسیار مساعد ولی برای نوآوری های دگرگون کننده نظیر تحولات عمیقی که در فیزیک قرن حاضر به وجود آمد، تا حدودی خصمانه خواهد بود. افکار مابعدالطبیعی خاصی هم البته وجود خواهد داشت که از نظر فکری مهم نبوده ولی از نظر سیاست بناگزیبرگرمی خواهد بود. سرانجام میزان پیشرفت علم کاهش پذیرفته و نوآوری قربانی احترام به مقامات مورد وثوق خواهد شد.

اما کارگران یدی را از افکار جدی بر حذر خواهند داشت: راحتی آنان به حد اکثر ممکن خواهد رسید و ساعات کارشان خیلی کمتر از امروز خواهد شد؛ بیمی از تنگدستی و تیره روزی فرزندان خود نخواهند داشت، به محض اینکه ساعات کار تمام شود، وسایل تفریح از نوعی که سرخوشی سالمی به وجود آورد در اختیارشان قرار خواهد گرفت و بدینوسیله از هر فکر ناراضماندانه ای که ممکن است در اوقات فراغت، خشنودی خاطرشان را مکدر کند، جلوگیری خواهد شد.

در موارد نادری که پسر یا دختری پس از عبور از سن تعیین وضعیت اجتماعی، استعداد درخشانی نشان دهد که از نظر قدرت دماغی در ردیف افراد طبقه حاکم جلوه کند، وضع مشکلی پیش خواهد آمد که محتاج بررسی های جدی خواهد بود. اگر آن جوان حاضر شود که از معاشران سابق خود بریده و صمیمانه در سر نوشت حکام شرکت کند، ممکن است پس از انجام آزمایشهای لازم ارتقاء مقام یابد. اما اگر

رابطه تأسفانگیز خود را با معاشران سابقش حفظ کند ، حکام با اکراه تمام چنین نتیجه خواهند گرفت که او بهیچ دردی نمی خورد جز اینکه به ساول سرگ فرستاده شود تا استعداد بد پارآمده اش جولانگهی برای عصیان نیابد . این کار ، تکلیف رقت - آوری بر حکام خواهد بود ، با اینحال فکر می کنم از انجام آن خودداری نخواهند کرد . در مواقع عادی ، کود کانی که از نظر ارثی شایستگی کافی داشته باشند از همان لحظه بارداری مادر در زمره طبقه حاکم پذیرفته خواهند شد . اینکه می گویم از لحظه بارداری ونه از لحظه تولد ، از اینروست که اختلاف در نحوه تربیت این دو طبقه از همان محیط آغاز خواهد شد . اگر در سه سالگی معلوم شود که استعداد کودک کمتر از سطح مطلوب است در همان جا تنزل مقام خواهد یافت . گمان می کنم که در آن زمان سنجش دقیق قوای هوشی کودک امکان خواهد داشت . ولی در موارد نادری که تشخیص آن تردید آمیز باشد ، کودک تا شش سالگی تحت مطالعات دقیقی قرار خواهد گرفت . از آن پس دیگر برای تصمیم رسمی مگردر مواردی کاملاً استثنائی مشکلی باقی نخواهد ماند . از طرف دیگر ممکن است فرزندان کارگران یدی در سنین سه تا شش سالگی ارتقاء پیدا کنند ولی در سنین بالاتر خیلی بندرت تحرک کسی روی خواهد داد . فکر می کنم چنین تصور برود که با اینحال میل به موروثی کردن طبقه حاکم قوت یابد و پس از گذشت چند نسل ، دیگر افراد زیادی از یک طبقه به طبقه دیگر منتقل نشوند بویژه اگر شیوه های جنینی رشد منحصرأ در مورد طبقه حاکم بکار بسته شود ، این امکان زیادتر است . بدین ترتیب فاصله هوشی فرزندان دو طبقه در لحظه تولد با گذشت زمان بیشتر خواهد شد . این پدیده به طرد طبقه کم هوش منتهی نخواهد شد زیرا از طرفی افراد طبقه حاکم به انجام کارهای عضلانی تن در نخواهند داد و از طرف دیگر خود را از موقعیت مناسبی که در صورت وجود کارگران برای تجلی بزرگواری والطاف آنان مهیاست ، محروم نخواهند خواست .

فصل شانزدهم

تولید مثل علمی

علم زمانی که بر سازمان اجتماعی مسلط شود احتمال نمی رود در مورد جنبه های زیستی حیات انسانی که تا کنون تحت رهبری مشترک دین و غریزه (instinct) اداره می شده است سکوت اختیار کند. فکر می کنم، می توانیم تصور کنیم که جمعیت هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی با مراقبت زیادی زیر نظر دولت تنظیم شود اما آمیزش جنسی در صورتیکه به بارداری منجر نشود، از سائیل خصوصی تلقی خواهد شد بشرطی که در حوزه کار دخالت نکند. از نظر کمیت، آمارگران دولتی با حداکثر دقت ممکن تعیین خواهند کرد که جمعیت دنیا در لحظه معلوم بیشتر یا کمتر از حدی است که بیشترین سهم سرانه را از وسایل مادی تأمین سازد. بعلاوه آنان کلیه تغییرات را نیز تا حدی که قابل پیش بینی باشد، محاسبه خواهند کرد. بدون تردید قاعده کلی بر ثابت نگهداشتن جمعیت جباری خواهد بود اما اگر اختراع مهمی همچون تولید غذای مصنوعی باعث ارزانی ضروریات زندگی گردد، افزایش جمعیت تا زمانی معقول به نظر خواهد رسید. با اینحال تصور می کنم که حکومت جهانی میزان جمعیت را در همه اوقات عادی در سطح ثابتی مقرر خواهد داشت.

اگر فرض ما صحیح باشد که جامعه علمی بر حسب مشاغل مختلف، درجات گوناگونی داشته باشد، می توان تصور کرد این وضع بحال کسانی هم که از لحاظ قوای هوشی در درجات عالی قرار نمی گیرند، مفید خواهد بود. نیز احتمال می رود کارهای مخصوصی هم وجود داشته باشد که عمداً بتوسط سیاهان انجام گیرد و کارگران یدی نیز بیشتر از لحاظ شکیبائی و کار عضلانی تربیت شوند تا از لحاظ قوای

فکری. لیکن حکام واصحاب تخصص برخلاف آنان از نقطه نظر قوای فکری و قدرت شخصیت تحت پرورش قرار خواهند گرفت. با فرض اینکه پرورش هر دوی این گروهها بروش علمی صورت پذیرد، باز سرانجام شکاف بین دوسنخ بقدری وسیع خواهد شد که آنان را به صورت انواع تقریباً متفاوتی در خواهد آورد.

تکثیر علمی بمعنی واقعی خود در حال حاضر با موانع تسخیرناپذیری از طرف ادیان واحساسات مواجه است. برای علمی کردن امر تولید مثل، لازم خواهد بود بهمان ترتیبی که در مورد حیوانات اهلی انجام می گیرد فقط چند درصدی از جنس نر برای این منظور برگزیده شود. البته ممکن است تصور شود که دین و احساسات همواره خواهند توانست چنین حق اعتراض ثابتی را به یک چنین نظامی تحمیل کنند. کاش من نیز می توانستم بدانسان فکر کنم لیکن عقیده دارم که احساسات، فوق العاده انعطاف پذیر است، و دین فردی هم که بآن خو گرفته ایم، روز بروز در مقابل دولت پرستی جا خالی می کند. این پدیده، هم اکنون در مورد کمونیست های روسی روی داده است. بهر حال تنها اقدام ضروری، مراقبت از انگیزه های طبیعی است. این مراقبت، از مراقبتی که کشیشان مجرد کاتولیک، بر خود هموارسی کردند، دشوارتر نخواهد بود. هنگامی که پیروزیهای قابل توجه تر، از راهی ممکن شوند که بتوانند آرمانگرایی اخلاقی انسان را ارضاء کنند، عشق به قدرت خواهد توانست حیات غریزی عواطف را در کام خود فرو برد بویژه اگر دریچه اطمینانی برای انگیزه های جسمی جنسیت تعبیه شده باشد. ادیان سنت پرست با کمال شدت از حریم روسیه رانده شدند، و در صورتیکه تجربه روسها موفق شود، در همه جای دنیا متحمل عقب نشینی هائی خواهند شد. در هر حال جهان بینی دینی نمی تواند با جهان بینی عصر صنعتگری و تکنیک آشتی کند. دین سنت پرست بر مبنای ضعف آدمی در برابر قوای طبیعی بنیاد گرفته است در صورتیکه تکنیک علمی حقارت قوای طبیعی را در قبال قدرت فکری انسان نشان می دهد، و در قبال این حس قدرت، طبیعی است که جاذبه های لطیف دینی با خشونت انسان روبرو می گردند. هم اکنون می توان آن خشونت را در بسیاری از کسانی که به

سازندگی جامعه مکانیکی آینده می پردازند، ملاحظه کرد. این درستی در آمریکا شکل زهد پروتستان و در روسیه شکل پرستش کمونیسم را بخود گرفته است.

بنابراین من فکر می کنم برای وداع از احساسات سنتی ای که علم در مورد مسئله توالد و تناسل ایجاب خواهد کرد، بسختی می توان محدودیتی تصور کرد. اگر چون و چند جمعیت در آینده یکجا مورد توجه و مراقبت قرار گیرد، می توان انتظار داشت که از هر نسل فقط ۵۰٪ زنان و ۵۰٪ مردان بعنوان والدین نسل بعد برگزیده شده و مابقی عقیم گردند، و این امر در لذت جنسی آنان اثری نداشته و فقط اهمیت اجتماعی آن روابط را از بین خواهد برد. زنانی که برای بچه دار شدن برگزیده شوند، ناچار در حدود هشت تا نه بچه خواهند آورد ولی در عوض، انجام کار دیگری از آنان انتظار نخواهد رفت جز اینکه بچه های خود را برای چند ماهی که مناسب تشخیص داده شود، شیر بدهند. هیچ مانعی در راه روابط آنان با مردان عقیم و یا زنان و مردان عقیم بایکدیگر وجود نخواهد داشت لیکن تولید مثل مربوط به دولت خواهد بود و به انتخاب آزاد مردم ربطی نخواهد داشت. شاید معلوم شود که تلقیح مصنوعی برای بارداری مطمئن تر و در عین حال کم آزارتر است که در آن صورت نیاز هرگونه تماسی بین پدر و مادر طفل مورد نظر، منتفی خواهد شد. احساسات عاطفی مردم باز در روابط جنسی آنان دخالت خواهد کرد منتهی مسئله بارداری طور دیگری مطرح خواهد شد و اغلب در پرتو عملیات جراحی صورت خواهد گرفت؛ بطوریکه شاید هیچ بانوئی مایل به انجام طبیعی آن نباشد. صفات محیزه والدین بر حسب ویژگیهای مقامی که برای کودک منظور می شود، بسیار متغیر خواهد بود. در مورد پدر و مادر طبقه ها کم، گذشته از سلامت کامل، دارا بودن هوش زیاد نیز ضرورتی جدا نشدنی خواهد بود. تا وقتی که زمان بارداری در حد طبیعی بماند، مادران بر حسب قدرت تحمل بار، برگزیده خواهند شد و اگر که لگن خاصره بعضی زنان برای حمل بار گنجایش لازم ندارد، از تحمل بار فوق طاقت ورنج غیر ضروری آن آسوده خواهند شد. بعلاوه گمان

می‌رود که با گذشت زمان، دوره حاملگی کوتاه‌تر شود و ماههای آخر رشد جنین در محفظه مخصوصی انجام پذیرد. از آن پس نیاز شیردادن نیز از مادر ساقط خواهد شد و مادر بودن با اندازه امروز ناراحت کننده نخواهد بود. بندرت اتفاق خواهد افتاد که مادران طبقه حاکم، مسئول مراقبت اطفال خود گردند. انتخاب مادران، طبق ویژگیهای تباری آنان صورت خواهد گرفت و دیگر لازم نخواهد بود که یک مادر تمام خصوصیات یک پرستار را دارا باشد. از طرف دیگر شاید ماههای نخستین بارداری سنگین‌تر از امروز باشد زیرا جنین تحت عملیات گوناگون علمی قرار خواهد گرفت تا علاوه بر خصوصیات که برای شخصیت خود او لازم است زمینه خصال دیگری نیز که برای نسل او پیش‌بینی می‌شود، در او ایجاد گردد.

پدران البته در قبال فرزندان خود وظیفه‌ای عهده‌دار نخواهند بود. معمولاً برای هر پنج مادر، فقط یک پدر انتخاب خواهد شد که شاید حتی مادران فرزندان خود را برای یک بار هم ندیده باشند. بدین ترتیب احساس پدری، کاملاً از میان بر خواهد خاست. شاید این حال بموقع در مورد مادران نیز با درجه کمتری مصداق یابد. اگر زایش قبل از موعد طبیعی انجام گیرد و بچه در لحظه تولد، از مادر جدا شود، احساسات مادرانه فرصت خیلی کمی برای رشد پیدا خواهد کرد.

در مورد کارگران احتمال می‌رود که مراقبت جنبه غیرفنی تری داشته باشد، چه پرورش عضلات آسانتر از پرورش مغز است و بعید هم به نظر نمی‌رسد که به مادران اطفال اجازه دهند تا فرزندان خود را مطابق شیوه طبیعی قدیم بزرگ کنند. کارگران مجبور نخواهند بود که مانند طبقه حاکم، نسبت به دولت احساسات تعصب آمیزی ابراز کنند و از اینرو حکومت نیز در برابر عواطف شخصی آنان حسادت چندانی نخواهد ورزید. ولی می‌توان چنین گمان برد که همه احساسات شخصی فرمانروایان، مورد بدگمانی شدیدی قرار خواهد گرفت. مرد وزنی که نسبت به یکدیگر عشق شدیدی ابراز کند، همانگونه تلقی خواهند شد که طرفداران اخلاق امروز به علائق بین مرد و زن نامحرم می‌نگرند. در شیرخوارگاهها، پرستاران حرفه‌ای و در آسورسگاههای

پرستاری معلمین آرموده به خدمت گمارده خواهند شد، لیکن اگر آنان نسبت به کودکانی علاقه خاصی احساس کنند، در انجام وظیفه خود قاصر به شمار خواهند رفت. بچه‌هایی که نسبت به یکی از بزرگسالان، چنین علاقه‌ای نشان دهند، فوراً از وی جدا خواهند شد. اینگونه عقاید، امروزه زمینه پیدا می‌کند؛ بعنوان نمونه می‌توان به پیشنهادات کتاب تربیتی دکتر جان بی واتسن مراجعه کرد^۱. گرایش عامل علم به این است که همه عواطف بشری را موجب بدبختی بشمارد، چنانکه پیروان فروید به ما نشان دادند که عواطف منبع عقده می‌باشند. مدیران کار و صنعت نیز تصور می‌کنند که عاطفه مانع از دل‌بستگی به حرفه و کار است. کلیسا هم بعضی از عشقها را تقدیس و برخی دیگر را محکوم کرد ولی مرتاض جدید، ژرف‌تراز همه اینها به کاوش می‌پردازد و در نتیجه همه انواع عشق را در ردیف حماقت و اتلاف وقت محکوم می‌کند.

در یک چنین دنیائی از آرزوهای عالم درون مردم چه انتظاری می‌توان داشت؟ من فکر می‌کنم که کارگران یدی، زندگی نسبتاً خوشی خواهند داشت و شاید بتوان تصور کرد که حکام موفق خواهند شد که کارگران را نادان و سبک مغز بار آورند؛ کاری که آنان انجام می‌دهند، فوق طاقت نخواهد بود و تفریحات ناچیز، بحد و فور وجود خواهد داشت. بپرکت عمل عقیم‌سازی، آمیزش جنسی، دیگر نتایج شومی بیار نخواهد آورد، بشرطی که این آمیزش بین زن و مردی که هیچیک عقیم نشده‌اند، برقرار نشود. بدین ترتیب زندگی سهل و ساده‌ای که با سرگرمیهای ابلهانه‌ای توأم باشد، برای کارگران تأمین خواهد شد و این زندگی با حسن احترام موهومی نسبت به طبقه حاکم همراه خواهد بود که از او ان کودکی در وجودشان ریشه دوانیده و بر اثر تبلیغاتی که بزرگسالان را شامل می‌شود، ادامه خواهد یافت.

روانشناسی حکام موضوع مشکل‌تری خواهد بود، چون از آنان انتظار خواهد رفت که علاقه فوق‌العاده شدیدی به آرمان دولت علمی ابراز کنند و سایر احساسات و عواطف شخصی از قبیل عشق به همسر و فرزندان را در راه آن فدا سازند. دوستی بین

1- Psychological Care of Infant and Child, by John B. Watson, p. 83.

کارگران اعم از اینکه از یک جنس یا جنس های مخالف باشند، به رفاقتی گرم بدل خواهد شد و اغلب از حد تعینات طرفداران اخلاق جامعه تجاوز خواهد کرد. در این گونه موارد، مقامات، دوستان را جدا خواهند کرد مگر در صورتی که این اقدام آنان موجب گسیختن رشته تحقیق و یا کارهای اجرائی شود. اگر بدلا پللی از این قبیل، جدا کردن دوستان عملی نشود، آنان را اندرز خواهند داد. بازرسان حکومتی گفت و شنودهای خصوصی را بوسیله میکروفون های دقیق گوش خواهند داد و هرگاه آنها را آمیخته به عواطف ملاحظه کنند، مقررات شدید انضباطی معمول خواهند داشت. هرگونه احساس عمیقی باستانای احساس علاقه شدید به علم و دولت خنثی خواهد شد. البته حکام برای ساعات فراغت خود، سرگرمی هایی خواهند داشت. برای من مشکل است پیش بینی کردن اینکه در چنین جهانی هنر و ادبیات چگونه خواهند توانست رشد کرده و شکوفا شوند، بعلاوه نمی توانم فکر کنم هیچانانی که زمینه هنر و ادبیات و نیز آنچه که مورد توسل آنهاست با موافقت حکومت روبرو شود لیکن ورزش های خشن در بین جوانان طبقه حاکم با تشویق روبرو خواهد شد زیرا این گونه بازیهای خطرناک، عادت فکری و بدنی آنان را برای احراز تفوق و تسلط بر کارگران یدی تجهیز می کند. عشق بازی افراد عقیم شده از نظر قانون و نیز عرف مانعی نخواهد داشت ولی موقتی و از هرگونه عاطفه جدی عاری خواهد بود. کسانی که از خستگی غیرقابل تحملی رنج می برند، تشویق خواهند شد که برفراز قله اورست بالا روند و یا به قطب جنوب پرواز کنند اما نیاز بهمچو گریزهایی، نشان بیماری های جسمی یا روانی تلقی خواهد شد.

در دنیائی که چنین باشد، با وجود سرگرمیها اثری از سرور نخواهد بود. و نتیجه آن سنج مردمی خواهد بود که مظهر خصال مرتاض پرتوانی باشند. آنان خشن و انعطاف ناپذیر خواهند بود و از نظر آرمانها و قبول اینکه تحمل رنج بخاطر صلاح عامه ضروری است، به بیداد خواهند گرائید. خیال نمی کنم کسی بجرم گناه، آزار شود چه، گناهی شناخته نخواهد شد و لفظ «گناه» بجز در مورد سرپیچی

یاشکست در انجام مقاصد حکومت، محل استعمال نخواهد داشت. بیشتر احتمال می‌رود که انگیزه‌های سادیستی ناشی از ریاضت‌های مرتاضانه، جولانگه خود را در آزمایشات علمی پیدا کنند، عنوان پیشبرد علم، بسیاری از آزارهایی را که جراحان، بیوشیمیست‌ها و روانشناسان تجربی برای مردم فراهم می‌کنند، توجیه خواهد کرد. هر قدر که زمان ادامه می‌یابد مقدار دانش افزوده‌ای که برای برطرف کردن مقدار معلومی از درد ضرورت دارد، کاهش خواهد یافت و تعداد حکامی که انواع تحقیقات نیازمند آزمایشات درد آگین را برمی‌گزینند، افزایش خواهد یافت. درست همانطوریکه خورشیدپرستی قوم ازتک (Aztecs) همه‌ساله قربانی دردناک هزاران انسان را طلب می‌کرد، مذهب علمی جدید نیز قتل عام محکومین مقدس خود را خواستار خواهد شد. بتدریج جهان روبه تباهی گذاشته و دهشتبارتر خواهد شد. سرکوفتگی‌های عجیب غرائز، نخست از زوایای تاریکی سربرآورده و بعد بتدریج مردان مقامات بالا را در کام خود فرو خواهد برد. تفریحات آمیخته به سادیسم از طرف اخلاق عصر که خوشی‌های لطیفتر را مورد هجوم قرار خواهد داد، محکوم نخواهد بود چون مانند شکنجه‌های محکمه تفتیش عقاید (انگیزیسیون)، بموازات ریاضت زمان جریان خواهند داشت. سرانجام، چنین نظامی باید یا بواسطه یک ضیافت خون‌ویانه‌ضتی برای احیای سرور آدمی درهم ریخته شود.

تنها شعاع نوری که ظلمت این پیشگوئیهای کاساندرای را منور سازد اقلای چیزی در همین حد است، لیکن شاید با قبول امکان وجود برای همین یک شعاع امید نیز خود را تسلیم خوش بینی سبکسرانه‌ای کرده باشیم. شاید آپولها و داروهای

۱- (Cassandra) یکی از ارباب انواع یونانی است. چون عشق خدایان را نپذیرفت به مجازات درد آگینی محکوم شد بدین معنی که تا عمر دارد، بر روی زمین همواره برآستی سخن گوید ولی هیچکس باورش ندارد. از پیشگوئی‌های او افسانه‌ها گفته‌اند.

هومر حماسه‌سرای بزرگ یونان در داستان شهر تروا می‌گوید که این زن حیل‌اسب چوین را پیشبینی کرد و مردم را آگاهانید لیکن بایی اعتنائی آنان روبرو شد. م

شیمیائی، مردم را در برابر آنچه که اربابان حکومت به لاج آنان می دانند، به تسلیم و قبول وادارد. شاید مستی های جدیدی کشف شود که سرگیجه ای به دنبال نیاورد و خماری های چنان دلپذیری اختراع شود که مردم به خاطر آن، بدبختی گذراندن ساعات هشیاری را پذیرا گردند. همه اینها امکاناتی است برای جهانی که بدست دانش بی مهر، و قدرت بی سرور اداره شود. انسان سرمست ازباده قدرت، فاقد خردمندی است و تازمانی که اوحاکم برجهان باشد، دنیا محلی عاری از زیبایی و خالی از سرور خواهد بود.

فصل هفدهم

علم و ارزشها

جامعه علمی، با خصوصیتی که در فصول این بخش طرح شده است، نباید یک پیش‌بینی کاملاً جدی تلقی شود. چه این پیش‌بینی‌ها تلاشی است برای تجسم دنیائی که از حاکمیت تکنیک مطلق‌العنان نتیجه خواهد شد. خواننده توجه یافته است که در آن تمدن مفروض، جنبه‌های مطلوب با جنبه‌های منفور بطور جدائی - ناپذیری درهم آمیخته است و دلیلش این است که جامعه تصویری ما، محصول فعالیت قسمت مختصری از مرشدت آدمی بوده، و سایر قسمت‌های وجود او در ساختمان آن دخالتی نداشته‌اند، هر کدام از آن عناصر بعنوان جزء، خوب می‌باشند اما بعنوان نیروی سائقه مطلق، محتملاً مخرب خواهند بود. انگیزه ساختن جامعه علمی، وقتی قابل ستایش است که انگیزه‌های اصیل و ارزش‌دهنده حیات انسانی را خنثی نکند، لیکن وقتی که راه را بر دیگر انگیزه‌ها می‌بندد، خود بسزورورزی جبارانه‌ای بدل می‌شود. من فکر می‌کنم که واقعاً خطر این چنین ظلمی جهان را تهدید می‌کند و روی همین اصل نیز هست که از تجسم جنبه‌های شوم دنیائی که در صورت مطلق - العنان بودن حاکمیت علم به وجود خواهد آمد، خودداری نکرده‌ام.

علم در جریان تاریخ چندقرنی خود یک مرحله رشد درونی را پشت‌سر گذاشته و هنوز هم در این راه روانست و اثری از کمال در آن مشاهده نمی‌شود. شاید بتوان این مرحله رشد را پلی بین تفکر و عمل دانست. عشق به دانش که موجب رشد عام گردیده، خود به انگیزه دوگانه‌ای مبتنی است. ما آنزمان درباره موضوعی به طلب دانش می‌پردازیم که یا آنرا دوست می‌داریم و یا می‌خواهیم بر آن تسلط پیدا کنیم.

انگیزه نخستین، ما را به دانشی سوق می‌دهد که فکری است و دومین انگیزه به دانشی منتهی می‌شود که جنبه عملی دارد. در رشد علم انگیزه قدرت، بطور روزافزونی به انگیزه عشق برتری یافته است. انگیزه قدرت در صناعت و فن حکومت و همچنین در فلسفه هائی نظیر نتیجه گرایی و ابزار گرایی^۱ تجسم یافته است. هر کدام از این فلسفه ها بطور کلی چنین عقیده دارند که ایمان ما درباره هر موضوعی تا حدی صحیح است که به ما قدرت می‌دهد آنها را به سود خود به کار گماریم و این همان چیزی است که می‌توان «نظر حکومت طلبانه»^۲ حقیقت نام داد. علم مقدار زیادی از این گونه حقایق را به ما عرضه می‌کند؛ و در واقع مانعی در راه پیروزی های ممکن آن به نظر نمی‌رسد. برای کسی که می‌خواهد محیط خود را تغییر دهد، علم و ساینس با قدرت اعجاب انگیز تقدیم می‌کند و اگر دانش شامل قدرت به ایجاد تغییرات مطلوب باشد، پس چه بسیار دانشی که علم به ما عرضه می‌دارد.

اما طلب دانش شکل دیگری هم دارد که به سلسله هیجانات کاملاً متفاوتی تعلق می‌یابد. عارف، عاشق و شاعر نیز جویندگان راه دانشند. اگرچه این جویندگان ناپیروز شدند، اما بهر حال بسبب جویندگی خود، شایسته احترامند. در هر شکلی از عشق ما طالب آنیم که درباره مراد خود، آگاهی هائی به دست آوریم، ولی طلب این آگاهی ها بمنظور چیرگی بر مراد نیست بلکه بخاطر جذبۀ به تفکر درباره اوست. «حیات جاودان ما بسته به معرفت به خداست» ولی نه برای اینکه معرفت به خدا، برای ما قدرت تسلط بر او را خواهد داد. هر جا که جذبۀ ای، سروری یا نشاطی از مطلوب حاصل شود، آرزوی شناخت آن در نهاد ما آشیا می‌کند. شناخت آن نه بدانگونه که متضمن تغییر و تبدیل آن باشد، بلکه شناختی که از زیبایی شناسی الهام می‌گیرد چه، نفس آن شناخت، وجود عاشق را غرق در سرور خواهد کرد. در عشق جنسی مثل سایر انواع عشق، همین انگیزه طلب دانش وجود دارد مگر در صورتی که عشق صرفاً به جنبه جسمی و عمل جنسی محدود باشد. شاید بتوان این اصل را در حقیقت سنگ

محکی برای تشخیص عشتهای ارزنده دانست. در عشق اصیل انگیزه‌ای برای طلب نوعی ازدانش نهفته است که وحدت عرفانی هم از آن مایه می‌گیرد.

علم در آغاز مرهون وجود کساننی بود که عاشق جهان بوده‌اند. آنان زیبایی ستارگان و دریا و جمال نسیم و کوهها را ادراک می‌کردند و چون عاشق آنها بودند، فکرشان معطوف آنها بود و می‌خواستند آنها را بهتر از آنچه از یک تفکر ساده سطحی فهمیده می‌شود، بشناسند. «جهان» بگفته هراکلیت «آتش جاویدانی است که شعله‌های تازه‌ای از یکسوی آن سر بر می‌آورد و از سوی دیگر شعاعهایش به افول می‌گراید». هراکلیت و سایر فلاسفه یونانی که نخستین انگیزه‌های دانش علمی از آنان زاده شد، دیوانه‌وار عاشق زیباییهای شگفت‌انگیز جهان بودند. آنان سردمی بودند که هوش سرشار و عشقی وافر داشتند و امروزه از وفور شهوت فکری آنهاست که چنین تحرکی در جهان‌نو بر خاسته است. اما قدم به قدم، با پیشرفت علم، انگیزه عشق که مادر آن بوده، بتدریج ضعیف‌تر شده و انگیزه قدرت که نخست دنباله رو قافله علم بود، ببرکت پیروزی پیش‌بینی نشده خود، مقام سرکردگی یافته است. عاشق طبیعت محروم شده و دشمن طبیعت به پاداش رسیده است. با هر قدمی که فیزیک به پیش برداشته، ما را بتدریج از شناخت آنچه که ماهیت جهان فیزیکی می‌نامیدیم، محروم‌تر کرده است. رنگ و صوت، نور و سایه، شکل و بافت، دیگر متعلق به آن طبیعت بیرون از ذهنی نیستند که یونانیان عروس عشق بی‌ریای خود کرده بودند. همه این چیزها از معشوق به عاشق انتقال یافته، و معشوق به اسکلتی از استخوانهای شکننده و هولناک و شاید بخواب و خیالی بدل شده است. فیزیکدانان بینوا با چشمانی وحشت‌زده در بیابانی که فرمولهایشان در برابر آنان می‌گسترند ندا سرداده و از خدا می‌خواهند تا وجود پرتلاطم آنان را آرام ببخشد ولی شاید خدا نیز در شبی بودن خلقت خود سهیم است و پاسخی که فیزیکدانان می‌شنوند، ضربان وحشت زده قلب خودشان است. چون سرد علم در سلوک عشق به طبیعت مایوس و ناکام می‌گردد، بیرق طغیان برمی‌افرازد و عاصمی طبیعت می‌گردد. مرد علم می‌گوید، چه اهمیتی دارد که بیرون از ذهن من جهانی

وجود دارد یا آنچه که به نظر می‌رسد، رؤیائی بیش نیست؟ مهم اینست که من بتوانم جهان را چنانکه می‌خواهم به سلوک و ادارم. بدین ترتیب علم هر قدر که بتواند معرفت قدرت را بجای معرفت عشق می‌نشانند، و هر اندازه که این استحاله راه کمال پیماید، علم بیشتر در ورطه سادیسیم سقوط می‌کند. جامعه علمی آینده چنانکه دیدیم جامعه‌ایست که انگیزه قدرت را بکلی به انگیزه عشق چیرگی می‌دهد و مظلومی که ممکن است بروز کند، از این منبع روانی خواهد تراوید.

علم که در آغاز، دنباله رو حقیقت بود، اینک باحقیقت سرجدال دارد زیرا حقیقت تام، با شک علمی تام سلازمه می‌یابد. هنگامیکه از جنبه عملی علم صرف نظر کرده و فقط جنبه فکری آن را بگیریم، ملاحظه می‌کنیم که ایمان‌های ما، ارمغان ایمان حیوانی است و ناباوری‌های ما از علم زاده شده است. از طرف دیگر وقتی که علم را بصورت تکنیکی برای تبدیل خود و محیط خود به کار می‌گیریم، در آن قدرتی پیدا می‌کنیم که از اعتبار ما بعدالطبیعی آن کاملاً مستقل است. لیکن ما فقط زمانی می‌توانیم این قدرت را به خدمت خود درآوریم که دیگرماهیت واقعیت را از نظرگاه ما بعدالطبیعه جستجو نکنیم چون هنوز هم این پرس و جوها حاکی از گرایش عاشقانه نسبت به جهان است. بدین ترتیب هر قدر که بعنوان عاشق از دنیا دوری گزینیم، همان قدر بعنوان تکنیسین زمام آنرا به دست می‌گیریم. لیکن این جدائی، روحاً کشنده بهترین ودیعه وجود انسانی است، و محض اینکه شکست جنبه‌ما بعدالطبیعی علم احساس شود، قدرت تکنیکی آن از طریق نظیر شیطان پرستی که معادل ترک محبت است، قابل حصول خواهد بود.

این است دلیل بنیادی آنکه باید سیمای جامعه علمی را تشویش‌آمیز تلقی کرد. جامعه علمی در شکل خالص خود نظیر آنچه که به تجسم آن کوشیدیم، با تعقیب حقیقت، با محبت، با هنر، با سرور سلهم از طیب خاطر و با هر آرمانی که آدمی تا کنون پرورده است، بجز ترک لذت زاهدانه، آشتی ناپذیر است. آن معرفت نیست که منبع این همه خطر می‌گردد؛ معرفت، خیر است و جهل شر است؛ و عاشق جهان نمی‌تواند

از این قاعده مستثنی باشد. قدرت هم در نفس خود و برای خود، منبع چنین مخاطراتی نیست. آنچه خطرناک است، قدرتی است که بخاطر قدرت جولان کند و نه بخاطر خیر باصالت. رهبران دنیای جدید مست باده قدرتمند؛ این حقیقت که آنچه آنان می‌توانند بکنند تا کنون در مخیله آدمی نمی‌گنجید، برایشان دلیلی کافی است که آنچه می‌توانند بکنند. قدرت در نفس خود از هدفهای زندگی نیست بلکه وسیله‌ای است در خدمت سایر هدفها و تاروژی که انسان متوجه هدفهایی نشود که قدرت وسیله و خادم تحقق آنهاست، علم نخواهد توانست چنانکه باید به حال زندگی سودمند باشد. اما اینکه هدف زندگی چیست، پاسخ را بخواننده وای گذارم. زیرا فکر نمی‌کنم کسی صلاحیت آنرا داشته باشد که در این مورد برای دیگری قانون وضع کند. مراد حیات هر فرد، عبارت از چیزهایی است که شخص عمیقاً خواهان آنهاست و اگر دست دهد، برای او آرامش خاطری خواهد بخشید؛ و اگر فکر کنیم که آرامش خاطر موهبت بزرگتر از آنی است که برای زندگی این جهانی آرزو کنیم، پس بگوئیم مراد زندگی چیزی است که شادی، خرسندی یا جذبه‌ای به ارمان آورد. در آرزوهای آگاه مردمی که قدرت را بخاطر خود آن می‌جویند، ابهامی وجود دارد: چون وقتی که مطلوب خود را به دست آورند، از داشتن آن خرسند نیستند و می‌کوشند که باز هم بیشتر به دست آورند، رضای خاطری که عاشق، شاعر و عارف ادراک می‌کنند بیش از آنست که تشنه لب وادی قدرت بتواند حس کند، زیرا آنان در متن آنچه که می‌جویند، می‌توانند بتأنی احساس لذت کنند ولی آنکه دنبال قدرت می‌گردد، باید مدام در صدد انجام عمل تازه‌ای باشد، در غیر این صورت احساس پوچی، او را درهم می‌فشارد. بنابراین من فکر می‌کنم که رضای خاطر عاشق در معنای وسیع کلمه بیش از رضای خاطر یک عاصی قدرتمند است و غایت زندگی اش برتر از آن اوست. وقتی که مرگ مراد ریابد، احساس نخواهم کرد که «بیهوده» زندگی کرده‌ام؛ من زمین را دیده‌ام که شامگاه چگونه به انوار سرخ فام منور می‌شود، و شب‌نم را که سحرگاه بر شاخسار چشمک می‌زند و نیز برف را!

که زیر روشنائی سرد آفتاب می درخشد؛ وبوی بارانی که پس از خشکسالی فرود آید استشمام کرده‌ام و امواج طوفانزای اقیانوس اطلس را که برتخته سنگهای کمرانه کورنوال (Cornwall) شلاق می نوازد، شنیده‌ام. علم می تواند این خوشیها و نظایر فراوان آنها را برای تعداد بیشتری از مردم ببخشد، و در این صورت است که قدرت ناشی از آن معقول خواهد بود. اما وقتی علم لحظاتی را که ارزش حیات آدمی وابسته بدانهاست، از او می گیرد، دیگر درخور تحسین نخواهد بود، ولو که با تمام مهارت و استادی، آدمیان را درجاده یأس جلوتر براند. حریم ارزشها از دستیازی علم بدور است مگر تا حدودی که شامل تعقیب معرفت باشد. علمی که دنباله رو قدرت است، حق ندارد مزاحم ارزشها بشود و تکنیک علمی اگر می خواهد زندگی آدمی را غنی تر سازد، نباید مهمتر از غایت‌هایی جلوه کند که خود کمر در خدمتشان بسته است.

شماره کسانی که خصال دوره‌ای از زمان را تعیین می کنند، معدود است. کریستف کلمب - لوئر و چارلز پنجم برقرن شانزدهم حکومت کردند؛ و گالیله و دکارت برقرن هفدهم فرمان رانند. مردان بزرگ عصری که در حدود ۱۹۳ خاتمه یافت، عبارت بودند از ادیسون - روکفلر - لنین و سان یاتسن. اینان باستانی سان یاتسن مردانی بودند بریده از فرهنگ - خواردارنده گذشته، سطمئن بخود و بیرحم. حکمت سنتی و افکار و احساسات آنان جایی نداشت؛ و تنها چیزی که آنان را جلب می کرد مکانیسم و سازمان بود. تربیت نوع دیگری می توانست از این مردان، انسانهای دیگری بسازد. برای ادیسون لازم بود که در جوانی، اندکی تاریخ و شعر و هنر بیاموزد؛ برای روکفلر یاد گرفتن این امر ضروری بود که کروزوس (Croesus) و کراسوس (Crassus) چگونه پیش از اوطلیعه دار نقش او بوده اند؛ لنین بجای پرورش نهال نفرتی که از اعدام برادرش در روزهای تحصیلی او در نهادش غرس شده بود، می بایست با ظهور اسلام و رشد حنفیت (Puritanism) از پارسانی تا حکومت توانگران (Plutocracy) آشنائی پیدا می کرد. بر اثر این تعلیمات ممکن بود ذره‌ای تردید در

روح این مردان بزرگ به وجود آید و همان اندک مقدار تردید، اگرچه از حجم کار آنان می‌کاست، لیکن ارزش آن را بسیار فراتر می‌برد.

دنیای ما میراثی از فرهنگ و زیبایی دارد، ولی متأسفانه ما این میراث‌های عظیم خود را فقط به دست افرادی از هر نسل سپرده‌ایم که فاقد اهمیت و خلاقیت کافی بوده‌اند. اهرم‌های قدرت حکومت‌های جهان با صرف نظر از مشاغل عادی اداری، به دست کسانی است که نسبت به گذشته جاهل، نسبت به آنچه که سنت است بی‌علاقه و از آنچه که ویران می‌کنند، غافل هستند. هیچ دلیل اصولی وجود ندارد که چرا باید چنین باشد. جلوگیری از این وضع، یک مسئله تربیتی است و حل آن آنقدرها هم مشکل نیست. مردان گذشته غالباً در مکان محدود بودند و مردان زنده عصر ما در زمان محدودند. ایشان گذشته را چنان حقیر می‌دانند که مستحق آن نیست و حال را چنان بزرگ تلقی می‌کنند، که شایسته آن نمی‌باشد. اندرزنامه‌های عهد گذشته، امروزه فرسوده شده‌اند ولی در مقابل، اندرزهای نئی ضرورت یافته‌اند. و از اینجمله است اینکه باید بگوییم: «کار خوب اندک، بهتر از کار بد بسیار است». برای معنی بخشیدن به این اندرز البته باید بفهمانیم که خوب چیست. امروزه کمتر کسی را می‌توان قانع کرد که در حرکت سریع ماسه‌ها چندان هم شکوه ذاتی وجود ندارد. صعود از جهنم به بهشت خوب است اگرچه جریان آن بطئی و طاقت‌فرسا باشد، و سقوط از بهشت به جهنم بد است اگرچه با سرعت شیطان میلتون انجام پذیرد؛ و نیز نمی‌توان ادعا کرد که افزایش تولید کالای مادی در نفس خود دارای ارزش بزرگی است. جلوگیری از فقر شدید، مهم است ولی افزودن به ثروت کسانی که بیش از حد دارا هستند، اتلاف بی‌ارزش رنج است. جلوگیری از جنایت، ضروری است لیکن ایجاد جنایت‌های جدید، بمنظور اینکه پلیس در جلوگیری از آنها قدرت نمائی کند، کمتر قابل تأیید است. قدرتهای جدیدی که علم در کف انسان می‌گذارد، فقط بدست کسانی مفید خواهند بود که یا از طریق مطالعه تاریخ و یا از رهگذر تجارب شخصی خود، این دریافته‌اند که باید هیجانانگیزی

را که به هستی روزمره انسان ها رنگ و جلای می بخشند، به لاطفت نگریم. من نمی خواهم این حقیقت را انکار کنم که شاید روزی برسد که تکنیک علمی بتواند یک دنیای مصنوعی بسازد که از هر لحاظ نسبت به آنچه تا کنون داشته ایم، برتری داشته باشد، بلکه می گویم اگر این کار شدنی است، باید بصورت آزمایشی و با درک این واقعیت عملی شود که هدف حکومت فقط فراهم آوردن خوشی و لذت حکومت کنندگان نیست بلکه قابل تحمل کردن حیات برای کسانی است که تحت حکومت بسر می برند. دیگر نباید اجازه داده شود که تکنیک علمی، مجموعه فرهنگی عنوان داران قدرت را تشکیل دهد و نیز طرز فکر اخلاقی انسان باید این اصل را در خود هضم کند که اراده تنها، برای ساختن یک زندگی خوب کفایت نمی کند. دانستن و احساس کردن، عناصری هستند که در زندگی فرد و جمع اهمیت یکسانی دارند. اگر معرفت ما وسیع و راستین باشد، زمانها و مکانهای دورتر را به حیطه ادراک ما درمی آورد و آنگاه همان می سازد که فرد نه ابر قدرت است و نه خیلی مهم؛ و آنگاه چشم اندازی را در برابر دیدگان ماسی گشاید که در آنجا ارزش ها خیلی روشن تر از آنچه که به فهم افراد کوتاه بین می رسد تجلی می کنند. حتی مهمتر از نفس معرفت، زندگی هیجانات است دنیائی که از خرسندی و عاطفه تهی باشد، عاری از هرگونه ارزش است. اینهاست چیزهایی که عامل علم باید بخاطر داشته باشد و در آن صورت است که عمل او کلاً سودمند خواهد بود. آنچه مورد نیاز است، درک این حقیقت است که آدمی نباید چنان از قدرتهای جدید سرمست شود که حتی حقایقی را که هر کدام از نسلهای گذشته با آنها آشنائی داشته اند، فراموش کند. چنین نیست که خردمندی منحصر به امروز و حماقت از آن گذشته باشد.

بشر تا کنون در انقیاد طبیعت انضباط گرفته است و اکنون که بندهای رقیب از دست و پای خود می گسلد، از خود عیبهایی می نماید که از برده تازه آقا شده سزاوار است. امروزه طرز فکر اخلاقی جدیدی ضرورت دارد که احترام به بهترین ارزش های